

خاورمیانه؛ عرصه رویارویی گفتمان سلطه‌جویی و گفتمان

سلطه‌ستیزی

دکتر دال سیونگ یو^۱

چکیده

خاورمیانه یکی از پرتلهب‌ترین عرصه‌های منازعات سیاسی و فرهنگی در جهان است. آنچه در عراق، فلسطین، افغانستان و منازعه ایران و آمریکا شاهد آنیم، شواهدی دال بر این ادعا است. این ماجرا علت‌های مختلفی دارد. نگارنده یکی از علت‌های عمده این واقعت را تعارض بین دو جریان، یکی تلاش ایالات متحده برای پیشبرد سرکردگی جهانی و دیگری مقاومت لایه‌های درونی جوامع این منطقه در برابر سلطه‌جویی ایالات متحده، با رجوع به مظاهر فرهنگی خود، تحلیل کرده است. پی‌جویی استراتژی امپراتوری مآبانه ایالات متحده بعد از جنگ سرد و واکاوی ریشه‌های بنیادگرایی دینی در صف‌آرایی علیه سلطه، به نام بازگشت به اسلام به عنوان راه نجات، محور این تجزیه و تحلیل را تشکیل می‌دهد. نگارنده ریشه این هر دو را در جهانی شدن شتابان اقتصاد بازجسته است، با این دعوی که جهانی شدن از یک سو، ایالات متحده را به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا به کنترل بر جهان برای مهار نیروهای جهانی شدن به منظور مقابله با مخاطرات احتمالی ترغیب می‌کند و از سوی دیگر مقاومت مردم را در پارادایم نسبت فرهنگی به سوی شالوده‌های فرهنگ دینی سوق می‌دهد. سرخوردگی از تجارب سکولار در دوره نخستین دولتهای پسا استعماری و ناخوردگی از غرب به عنوان الهام‌بخش سکولاریسم از یک سو و منشأ ستم ملی از سوی دیگر از عوامل تشدید گرایی‌های بنیادگرایی دینی است. این بنیادگرایی طیف وسیعی را از صورت‌های متعادل‌تر تا خشونت‌های کور (نمونه عراق) دربر می‌گیرد. در چنین معارضه‌ای تند روان هر دو طرف از گفتمانهای توجیهی دینی بهره می‌گیرند.

کلید واژه‌ها:

^۱ دانشیار دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک

سرکردگی، هویت خواهی، نوزایی اسلامی، بحران نوسازی، دین صلیبی، جنگ مقدس، بنیادگرایی
اسلامی، بحران سکولاریسم

پرسش اصلی

مداخله‌جویی هرچه بیشتر، پیدا کرده است. این استراتژی از جمله متضمن بسط سلطه ایالات متحده در خاورمیانه برای تسلط بر منابع انرژی جهانی و ایجاد دگرگونی‌های داخلی در دولت‌های منطقه در جهت تغییرات مورد نظر دولت آمریکا است.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن شرایط جهانی شدن و تجربه‌های تاریخی، در شکل مبارزات سلطه‌ستیزی مردم منطقه نیز، به ویژه آنجا که به واکنش لایه‌های پایین و میانی جامعه مربوط می‌شود، چرخش‌هایی صورت گرفته است. این چرخش‌ها ناشی از سرخوردگی مردم از ایدئولوژی‌های سکولار و لیبرال و تردید قابلیت آنها برای بازیابی استقلال ملی و بازسازی داخلی و روی‌آوری به گرایش‌های رادیکالی با گفتمان دینی است. "اسلام سیاسی" و "بنیادگرایی" نتیجه این تحولات است.

الزامات جهانی شدن و استراتژی ایالات متحده

جهانی شدن که برخی منتقدان آن را "آمریکایی شدن" نام گذاشته‌اند برای ایالات متحده، مثل دیگر کشورها، تنها حاوی فرصت نیست، بلکه تهدیدهای گوناگونی را

پرسش این مقاله این است که دلیل عمده التهاب سیاسی در خاورمیانه و پیدایش طیف‌های گوناگون بنیادگرایی با مظاهر مختلفی از خشونت سیاسی چیست؟ فرضیه این مقاله آن است که استراتژی امپراتوری مآبانه ایالات متحده برای سلطه بر این منطقه مقاومت لایه‌های درونی جوامع خاورمیانه را برمی‌انگیزد و این مقاومت اکنون، با توجه به شرایط جهانی شدن و تجربه‌های تاریخی مردم، شکل هویت‌خواهی و رجوع به فرهنگ دینی می‌گیرد و جلوه‌هایی از نوزایی اسلامی، اسلام سیاسی و بنیادگرایی دینی را تولید می‌کند.

در این مقاله جهانی شدن و نیاز ایالات متحده در شرایط جهانی شدن برای مهار نیروهای سرکش اقتصادی به منظور بالا بردن حاشیه امنیت اقتصادی خود، مفروض گرفته شده است. محور استدلال مقاله این است که با توجه به وقوع تحولات تازه در عرصه جهانی، از جمله جهانی شدن شتابان، ورود نیروهای جدید به عرصه اقتصاد جهانی و همچنین فروپاشی نظام دوقطبی، استراتژی ایالات متحده چرخش مهمی به سوی سلطه امپراتوری مآبانه، با مضمون یکجانبه‌گرایی و

نیز در بر دارد. از جمله این تهدیدها احساس ناامنی در برابر تحولات پرشتاب و نوسانات بازار در گستره‌های دور از دسترس است. این تهدیدات، دولت ایالات متحده را به این سمت کشانده است که بکوشد همه عوامل اثرگذار در عرصه اقتصاد جهانی را مهار کند. این امر مستلزم استفاده از تمام توان برای تضمین گشوده ماندن بازارها به روی کالاهای آمریکایی و تسلط بر منابع انرژی به عنوان عامل فشار بر رقیبان است. تأمین این منظور نیازمند سلسله‌ای از سیاست‌های جهانی است که سمت و سوی کلی آن را می‌توان پیشبرد امر سرکردگی جهانی تعریف کرد. مداخله در خاورمیانه جزیی از استراتژی برتری‌طلبی است. خاورمیانه در نظام اقتصاد جهانی نقش تأمین کننده انرژی جهان را دارد. تسلط بر این منابع انرژی در معادلات جهانی جایگاه ویژه‌ای به ایالات متحده می‌بخشد.

چرخش استراتژیک

طی دوران جنگ سرد سیاست آمریکا در عرصه جهانی، سیاست محاصره شوروی و بازدارندگی بوده است. این سیاست در شکل اتحاد و ائتلاف‌های بین‌المللی بر مبنای چندجانبه‌گرایی قرار داشت، به این معنی که مبتنی بر همکاری آمریکا با متحدان غربی برای مقابله با نفوذ شوروی و محدود کردن و سرانجام مقهور کردن آن بود. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و نظام دوقطبی، سیاست ایالات متحده از استراتژی محاصره و بازدارندگی به سمت استراتژی سلطه جهانی چرخش پیدا کرد. این کشور استراتژی پیشبرد سرکردگی خود را از محدوده دوران جنگ سرد به گستره‌های تازه بسط داد. سیاست چندجانبه‌گرایی و هماهنگی با

تلاش برای پیشبرد سرکردگی در جهان، به ویژه از جانب بلوک غرب، سابقه طولانی‌تری دارد و آغاز آن به دوران بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و همراه آن افول نظام دوقطبی، تلاش ایالات متحده برای سرکردگی، ابعاد تازه‌ای گرفته است که آن را

متحدان غربی نیز بعد از یک دوران گذار، به سمت یکجانبه‌گرایی متمایل شد.

بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، دورانی در نظام بین‌الملل آغاز شد که از آن با عنوان "نظم نوین جهانی" یاد کرده‌اند. نظم نوین جهانی سیاستی بود که با چشم‌انداز دوران بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، انطباق داشت. ایالات متحده در این دوره با توجه به وفاق نسبی که بین قدرت‌های بزرگ جهانی حاصل شده بود، می‌کوشید هدف‌های خود را با یاری گرفتن از پوشش سازمان ملل و به اتفاق متحدین غربی خود به پیش ببرد. اوج این استراتژی، شکل‌دهی به یک ائتلاف بین‌المللی در جنگ "خلیج فارس" بود. ایالات متحده بعد از اشغال کویت توسط صدام حسین ائتلافی را علیه این تجاوز سامان داد و نیروهای صدام حسین را وادار به شکست کرد. در جنگ علیه طالبان در افغانستان نیز از همین سازوکار بهره گرفته شد. ایالات متحده در این جنگ نیز از مشروعیت‌بخشی سازمان ملل و همکاری متحدان خود به‌ویژه متحدان غربی بهره گرفت.

اما چندجانبه‌گرایی نتوانست ادامه پیدا کند. ظاهراً جاه‌طلبی ایالات متحده بسیار

بیش از آن حدی بود که ظرفیت چندجانبه‌گرایی امکان آن را می‌داد. اگر شکست عراق در جنگ کویت مهم‌ترین دستاورد استراتژی چندجانبه‌گرایی و نظم نوین جهانی بود، حمله به عراق و اشغال این کشور توسط ایالات متحده و چند کشور از متحدانش پایان این دوران بود. ایالات متحده که به بهانه تولید سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت از تروریسم به عراق حمله کرد، نتوانست مشروعیت‌بخشی سازمان ملل و همراهی تمام متحدان اروپایی و از آن میان فرانسه و آلمان را کسب کند. ایالات متحده داعیه امپراتوری مآبی داشت و می‌بایست با سیاست چندجانبه‌گرایی و نظم نوین جهانی وداع کند. به این ترتیب چرخش سیاست آمریکا که با فروپاشی نظام دوقطبی آغاز شده بود به انجام رسید.

یازده سپتامبر، دستاویز یا منشأ استراتژی جدید؟

دولتمردان ایالات متحده نقطه چرخش استراتژی جدید خود را با واقعه ۱۱ سپتامبر پیوند می‌زنند. بعد از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر بسیاری از دولتمردان طراز اول ایالات متحده آن را به عنوان یک شوک

ارزیابی کردند و آن را سرمنشأ استراتژی جدید خود معرفی نمودند. جورج بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده، و کالین پاول وزیر امور خارجه وقت چنین گفتند که ۱۱ سپتامبر همه چیز را دگرگون کرده است (Powel, 2002). دونالد رامسفلد، وزیر دفاع و طرفدار اصلی تهاجم به عراق، واقعه صبح ۱۱ سپتامبر را آغاز عصر جدیدی در سیاست جهانی ایالات متحده اعلام کرد (Rumsfeld, 2002).

در اهمیت واقعه ۱۱ سپتامبر، به ویژه از حیث نقشی که در زمینه‌سازی حمایت مردمی از استراتژی جدید ایالات متحده داشت، کمتر جای تردید است، اما در مورد این ادعا که این واقعه نقطه آغاز چرخش سیاست خارجی امریکا بوده است جای تردید بسیاری است. چنانکه اشاره شد زمینه چرخش استراتژی ایالات متحده فروپاشی نظام دوقطبی بوده است که ضرورتاً دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی بزرگی را به دنبال داشت. به همین دلیل ما دوره سیاست نظم نوین جهانی را یک دوره گذار ارزیابی کرده‌ایم که استراتژی مهار و بازدارندگی دوران جنگ سرد را به استراتژی امپراتوری مآبانه متصل کرد (Crawford, 2004). هنوز

مدت زیادی از فروپاشی شوروی نگذشته بود که دموکرات‌ها رئیس‌جمهور وقت، را برای آماده کردن ایالات متحده جهت رسالتی تازه زیر فشار گذاشتند. ظاهر این رسالت توسعه جهانی دموکراسی (با قرائت آمریکایی) و باطن آن پیشبرد پروژه جهانی‌سازی منطبق با مطالبات نئولیبرالی بود. (Mcchesney, 2001).

به هر حال، خواه بنا به اقتضای شرایط جدیدی که بدان اشاره کردیم، یا وضعیت ناشی از واقعه ۱۱ سپتامبر، جورج بوش، رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده، سیاست امپراتوری مآبی و یکجانبه‌گرایی را تا نهایت آن پیش برد. جورج بوش، در سیاست یکجانبه‌گرایی تا آنجا پیش رفت که مورد انتقاد برخی از شخصیت‌ها و دولتمردان پیشین ایالات متحده قرار گرفت. هنری کسینجر استراتژیست معروف آمریکایی آن را مورد نقد قرار داد و جیمی کارتر نیز ضمن نامه‌ای سرگشاده، که در واشنگتن پست منتشر شد، سیاست یکجانبه‌گرایی بوش را مورد انتقاد قرار داد (Scrowcroft, 2002).

با این حال، این انتقادهای، اگر هم ملاحظات جناحی را پشت سر خود نداشت، حداکثر آنکه اظهار نظرهای شخصی بود. استراتژی جدید توسط شورای امنیت ملی

تشریح این اصل استراتژی می‌گفت: نمی‌توان به انتظار نشست تا تروریست‌ها دست به اقدام بزنند و آنگاه علیه آنها اقدام کرد. مبارزه با تروریسم، شامل سرکوب تهدیدهای

احتمالی و بالقوه آنها نیز هست. (Rumsfeld, 2001) بعد از ۱۱ سپتامبر، جورج بوش

جنگ پیشگیرانه را از مقابله با کانون‌های خطر تروریسم فراتر برد و به اصطلاح خود به مقابله با خطر تهدید دولتهای "شور" بسط داد. به این ترتیب دولتهایی که در برابر سلطه امپراتوری مآبانه ایالات متحده ایستادگی می‌کنند در زمره دولتهای "شور" قرار می‌گیرند که می‌توان برای خنثی کردن خطر، به حمله پیشگیرانه علیه آنها اقدام کرد.

۳. مقابله با خطرهای بالقوه در آینده قابل پیش‌بینی. از نظر استراتژیست‌های ایالات متحده این خطر محدود به تهدیدهای نظامی یا تروریستی نیست، بلکه "هر خطر، در هر زمان و در هر مکان" در آینده قابل پیش‌بینی است. مثلاً پیشرفت‌های مستمر و قابل توجه یک کشور خارجی در عرصه تکنولوژی یا حتی اقتصادی به منزله تهدیدی برای ایالات متحده به شمار می‌آید. با چنین نگاهی پیشرفت‌های اقتصادی چین یا قدرت

آمریکا تدوین شده بود و به صورت رهنمود اصلی برای سیاستهای بین‌المللی ایالات متحده در دستور کار قرار داشت. اجزاء اصلی این استراتژی عبارتند از:

۱. حفظ برتری نظامی در جهان؛
۲. جنگ پیشگیرانه؛
۳. آمادگی برای مقابله با خطرهای قابل پیش‌بینی؛
۴. جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای.

۱. ایالات متحده برای پیشبرد هدفهای خود در پهنه جهان به برتری نظامی قابل ملاحظه‌ای نسبت به قدرت‌های دیگر در سطح جهان نیاز دارد. شاید اقدام این کشور به ایجاد سپر موشکی در مرز روسیه به رغم مخالفت شدید مقامات روسی، همسو با این اصل استراتژیک است. کنترل بازارهای جهان، دسترسی به منابع مواد خام و کنترل منابع انرژی جهان از جمله انگیزه‌های این برتری‌جویی استراتژیک است.

۲. ایالات متحده نباید تنها برای مقابله با خطرهای بالفعل بلکه برای نابود کردن هر خطر بالقوه به طور قاطع اقدام کند. از جمله اسباب توجه این سیاست توسل به "خطر تروریسم" است. دونالد رامسفلد در

گرفتن روزافزون روسیه یا ایران تهدیدی احتمالی به شمار می‌آید.

۴. جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای. یکی از اجزاء استراتژی جاری ایالات متحده جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی است. از آنجایی که این سیاست در زمره هدف‌های سازمان ملل متحد نیز هست، ایرادی به آن وارد نیست. اما مسئله این است که ایالات متحده می‌خواهد جلوگیری از تکثیر این سلاح‌ها را اولاً با تعبیر و تفسیر خود به پیش برد و ثانیاً در صورت اختلاف نظر با سازمان‌های بین‌المللی به صورت یکجانبه و با ابتکار عمل خود در این زمینه اقدام کند. برخوردهای جاری با مسئله فعالیت‌های هسته‌ای ایران نمونه آن است.

امپراتوری بازار

دولت‌مردان ایالات متحده در اعلامیه‌های رسمی و سخنرانی‌های معمول، هدف‌های خود را پشت لفاظی‌هایی گوناگون درباره رسالت ایالات متحده در پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر پنهان می‌کنند. چنانکه اشاره شد آنچه زمینه اصلی این استراتژی است، ضرورت‌های اقتصاد بازار در

شرایط جهانی شدن جدید است. گویا اقتصاد بازار در عرصه جهانی نمی‌تواند به "دست نامرئی" آدام اسمیت بسنده کند و به دست قدرتمند آمریکایی نیز نیاز دارد. اقتصاد جهانی ریسک‌ها را نیز جهانی کرده است و هر چه اقتصاد یک کشور بزرگ‌تر باشد بیشتر در معرض ریسک‌های جهانی است. بنابراین ایالات متحده برای کم کردن این ریسک‌ها می‌کوشد جهان را در کنترل بگیرد تا بتواند از آسیب‌پذیری خود بکاهد. این امر به معنی پیشبرد یک سیاست سرکردگی در سطح جهانی است. سیاست بسط دموکراسی در جهان نیز در خدمت همین استراتژی است، زیرا دموکراسی به مفهوم مورد نظر ایالات متحده، هم در خدمت توسعه بازار است، و هم در خدمت ملاحظات امنیتی امریکا. جورج بوش در یک سخنرانی سال ۲۰۰۳ از رابطه دموکراسی با امنیت امریکا به صراحت سخن گفته است (Crawford op.cit) اما مسئله این است که دولت‌مردان ایالات متحده می‌خواهند پروژه دموکراسی را (صرف‌نظر از تعبیر امریکایی آن) با ابزار نظامی به پیش ببرند. به همین دلیل در اینجا با یکی از پارادوکس‌های استراتژی ایالات متحده روبرو می‌شویم که عبارت است از پیشبرد

سرمایه مالی آمریکا را از زبان اقتصادی به زبان سیاسی ترجمه و همزمان آن را تسهیل کند. لیبرالیسم سیاسی به سهم خود مقوم لیبرالیسم اقتصادی است. بر همین اساس یکی از محورهای سیاست بین‌المللی ایالات متحده تغییر ساختارهای سیاسی و حقوقی کشورها به منظور تسهیل برتری سرمایه مالی آمریکا است (Panitch, 2001).

دین صلیبی

نومحافظه‌کارانی که اکنون زمام سیاست ایالات متحده را در دست دارند در پیشبرد استراتژی امپراتوری مآبانه خود به وفور از تکیه کلام‌های دینی استفاده می‌کنند. هیچگاه در تاریخ برای توجیه سیاست‌هایی که ممکن است کشتار وسیع بی‌گناهان را دربر داشته باشد چنین از لفاظی‌های دینی استفاده نشده است. پیشینه توسل به گفتارها و توجیحات دینی به پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر می‌رسد، هرچند که بعد از ۱۱ سپتامبر غلظت آن بیشتر شده است. قانون "آزادی بین‌المللی مذهب" که در اکتبر ۱۹۹۸ به تصویب رسید واژگان مذهبی را وارد لفاظی‌های سیاست خارجی ایالات متحده کرد. بنابراین قانون تشویق

هدف‌های لیبرالی با ابزار نظامی (Rhodes, 2003).

صرف نظر از این پارادوکس، طرح ایالات متحده برای پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه تنها به ملاحظه گفتمان توجیهی نیست. یکی از طرح‌های ایالات متحده در خاورمیانه اصلاح نظام‌های حکومتی کشورهای این منطقه در جهت تغییر ساختار حکمروایی در آنها است. حکومت‌های استبدادی منطقه یکی از زمینه‌های بروز نارضایتی و از جهاتی زمینه زایش جنبش‌های افراطی از نوع طالبان و القاعده است. بنابراین ایالات متحده توسعه دموکراسی را برای ثبات حکومت‌های متحد خود در این منطقه جزئی از هدف‌های استراتژیک خویش تلقی می‌کند. یکی از اجزای اصلی آنچه که طرح «خاورمیانه بزرگ» خوانده شده است، همین است. علاوه بر آن، چنانکه اشاره شد، ایجاد تغییراتی از نوع یک لیبرال دموکراسی خیلی ملایم و معتدل، همسو با رسالت جهانی‌سازی آمریکایی در دستور کار است. این جهانی‌سازی که با "اجماع واشنگتن" شکل گرفت، به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی در پهنه وسیعی از جهان منتهی شد. "اجماع واشنگتن" قرار است سرکردگی

تندروترین طیف سلطه‌طلبی ایالات متحده را تشکیل می‌دهند خواهان پیشبرد تغییرات بزرگی در نظام بین‌المللی برای تأمین هرچه سریع‌تر سلطه جهانی ایالات متحده هستند. مداخله در افغانستان، عراق، بالکان، مهار ایران و سوریه، لیبی، لبنان و حتی تغییر رژیم در عربستان سعودی و مصر جزئی از برنامه‌های آنها در این منطقه است. آنها هم‌اکنون وضعیت را برای جهانی کردن اصول آمریکایی (در واقع آمریکایی کردن جهان) مناسب ارزیابی می‌کنند.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر نخستین کلامی که بر زبان جورج بوش جاری شد اعلام جنگ صلیبی بود (Bush, 2003). او به خاطر به کار بردن این واژه که یادآور برخوردی تاریخی بین مسیحیان و مسلمانان است مورد انتقاد قرار گرفت. مسلمان سخنان او را یادآور وعظ پاپ اربان در سال ۱۰۹۵ میلادی در کلرمون دانستند که آغازگر جنگ صلیبی و لشکرکشی مسیحیان به فلسطین بود.

مذهب مقاومت

به همان میزان که ایالات متحده برای تضمین امنیت اقتصادی خود در شرایط

آزادی مذهب به یکی از محورهای سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شد. این قانون که تا زمان کلینتون چندان محل توجه نبود، در زمان جورج بوش مورد توجه خاص قرار گرفت (Bacevich, 2004).

جورج بوش ظاهراً مسیحی معتقدی است که بعد از سن ۴۰ سالگی به یک مؤمن تمام‌عیار تبدیل شده است (Frum, 2003). وی جنگ علیه بنیادگرایان مسلمان، که آنها نیز به شدت به رفتار و لفاظی دینی اشتغال دارند، را یک وظیفه اخلاقی قلمداد می‌کند که با تکلیف دینی پیوند دارد. نومحافظه‌کاران غیرمذهبی نیز از گفتارهای مذهبی بوش استقبال کردند. آرمان‌هایی که بوش در قالب تکیه کلام‌های مذهبی برای ایالات متحده دنبال می‌کرد با رسالتی که آنها برای ایالات متحده در عرصه جهان ترسیم می‌کردند تطابق داشت. این نومحافظه‌کاران که همواره در آرزوی بسط سلطه جهانی ایالات متحده بودند، حادثه ۱۱ سپتامبر را برای تحقق آرزوی خود فرصت مناسبی دیدند. آنها بعد از فروپاشی اتحاد شوروی شرایط را برای عملی کردن آرزوی خود مبنی بر ابدی کردن سلطه ایالات متحده بر جهان مناسب دیدند. این گروه که

جریان عبارت است از مقابله با سلطه استعماری و ریشه خاص آن عبارت است از عوارض جهانی شدن که پدیده سیاسی شدن فرهنگ را ایجاد کرده است. توسل به ارزش‌های فرهنگ سنتی برای مقابله با سلطه خارجی از همان آغاز ورود استعمار به منطقه شروع شد که شکل‌هایی از احیای اسلامی را به وجود آورد. در تمام طول حضور سلطه خارجی در خاورمیانه همواره تعابیری از اسلام به صورت ایدئولوژی بسیج‌گر برای مبارزه ظهور کرده است. این تعابیر برحسب دوره تاریخی، لایه‌های اجتماعی حاضر در صحنه مبارزه و گروه‌های مبارز، متفاوت بوده است، اما همواره اسلام به عنوان یک منبع ارجاع محل رجوع مبارزان سلطه ستیز بوده است.

علاوه بر آن، اسلام و آموزه‌های دینی در عصر جهانی شدن به جایگاه خاص دست پیدا کرده‌اند. برخلاف این نظر ساده‌انگارانه که جهانی شدن، جهان را به سمت یکپارچگی فرهنگی می‌برد، همه شواهد حاکی از آن است که جهانی شدن گرایش به بازگشت به اصل‌ها و ریشه‌ها را تشدید کرده است، تا جایی که جستجوی هویت به یک پارادایم تبدیل شده است. مانوئل کاستلز

پیچیده اقتصاد به سوی سلطه جهانی متمایل شده است، مردم مسلمان خاورمیانه نیز برای دفاع از امنیت، ملیت و هویت خود به صورت‌های گوناگون به مقاومت علیه سلطه روی آوردند. این مقاومت طی دوره‌های مختلف شکل‌های گوناگونی به خود گرفته است. بنیادگرایی یکی از جدیدترین جریان‌هایی است که در زمان ما، پیکار جوانان مسلمان در برابر سلطه‌گری غرب در پیش گرفته‌اند. بنیادگرایی اسلامی نیز به نوبه خود طیف وسیعی را شامل می‌شود که روی یک پیوستار از شکل‌های بسیار خشن تا شکل‌های ملایم قابل تقسیم است.

بنیادگرایی اسلامی نیز، مثل امپراتوری مآبی ایالات متحده با شرایط جامعه امروز جهانی، که از بارزترین وجوه آن جهانی شدن پرشتاب اقتصادی است، پیوند دارد. اگر ایالات متحده برای کنترل بر نیروهای سرکش اقتصاد جهانی، سیاست امپراتوری مآبی را برگزیده است، بنیادگرایان نیز برای دفاع از هویت و حیثیت خویش "بازگشت" به بنیادهای سنتی را پیش کشیده‌اند.

آنچه اسلام سیاسی، و به همین ترتیب بنیادگرایی اسلامی خوانده می‌شود، در دو واقعیت عمده ریشه دارد. ریشه عام این

یک مجلد از کتاب سه جلدی خود را به هویت اختصاص داده است (کاستلز، ۱۳۸۰). جستجوی اصل و بنیاد و بازگشت به ارزش‌های سنتی به همین ترتیب بخش مهمی از کتاب رابرتسون (رابرتسون، ۱۳۸۵) را تشکیل می‌دهد.

نوزایی اسلامی

نوزایی اسلامی به عنوان یک جریان کلی، ریشه در عوامل مختلفی دارد، که می‌توان در وهله نخست از دگرگونی‌های اجتماعی در اثر نفوذ سرمایه‌داری جهانی در این منطقه، و در وهله بعدی از بحران در نوسازی سکولار و ارزش‌های غربی و از جمله واکنش نسبت به گرایش‌های سلطه‌گری غرب به عنوان عوامل اصلی این جریان یاد کرد. طی مدتی دراز، سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب تمام پایگاه‌های سنت را در این منطقه مورد هجوم بی‌امان خود قرار داده است. همه آنچه که با فرهنگ و تاریخ مردم این منطقه مربوط است به شکل‌های گوناگون در معرض تهدید ارزش‌ها و سلوک‌های غربی است. با این حال در هیچ جای دیگر جهان به اندازه خاورمیانه هژمونی فرهنگی غرب با مقاومت روبرو نشده است.

این مقاومت از لحاظ شکل و نگرش طیف وسیعی را در بر می‌گیرد. شکل متعادل‌تر آن در ایران و شکل‌های افراطی آن به صورت حرکت‌های القاعده و طالبان در افغانستان و برخی کشورهای عرب، جلوه بارزتری دارد.

دگرگونی سامان زندگی مردم در اثر گسترش سرمایه‌داری جهانی به این منطقه، پیامدهای اجتماعی مهمی را به همراه داشته است که زمینه بروز واکنش‌های مختلفی از جمله رشد گرایش‌های اعتراضی را پدید آورده است. از جمله پیامدهای این تحولات می‌توان از دگرگونی بافت روستا و مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها، رشد بی‌سابقه شهرنشینی و همراه آن ظهور مشکلات پیچیده شهری، مثل حاشیه‌نشینی، تراکم فقر، اشاعه جرایم شهری یاد کرد. جوامع خاورمیانه از یک سو پیوستگی جامعه سنتی را از دست دادند و از سوی دیگر در ایجاد یک جامعه مرفه از نوع غربی بازماندند. آنچه نصیب آنها شد یک نظام سرمایه‌داری وابسته و یک اقتصاد پیرامونی است. جوامع خاورمیانه مثل بسیاری از جوامع موسوم به جوامع در حال توسعه به حاشیه نظام جهانی رانده شده‌اند. آنها در حاشیه نظام جهانی به

ورود سلطه استعماری به خاورمیانه الهام‌بخش اقسام ایدئولوژی مقاومت بود، اما در دهه‌های اخیر همزمان با جهانی شدن اقتصاد این نقش واجد ویژگی‌های خاصی شده است. در جهان امروز که هر روز بیشتر درهم تنیده می‌شود و بسیاری از مرزهای تمایزبخش آن فرو می‌ریزد، نقش دین به عنوان سرچشمه هویت برجسته‌تر می‌شود. در کشورهای اسلامی این اندیشه که راه حل معضلات جامعه (استعمار، استبداد، عقب‌افتادگی) را باید در اسلام جستجو کرد هر روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کند (Karavan, 1997).

گفتیم یکی از دلایل این نگرش، سرخوردگی (خواه بی‌دلیل یا با دلیل) از بحران نوسازی سکولار بوده است. تأسیس دولت‌های سکولار بعد از پیروزی جنبش‌های ملی در بسیاری از وجوه، الگوبرداری از نظام‌های غربی بود. بسیاری از نهادهای مدرن غربی همچون نهادهای نوین نمایندگی، حاکمیت قانون، انتخابات عمومی و بوروکراسی مدرن وارد ساختارهای حکومت‌های این جوامع شدند. اما این نهادها خیلی زود از محتوای واقعی خود خالی شدند و به آرایه‌هایی برای حکومت‌های

عنوان تأمین‌کننده منبع انرژی هستند (کاستلز، ۱۳۸۰).

از نظر بسیاری از قشرهای مردم، به ویژه برای گروه‌هایی از جوانان، این مسائل و مشکلات از سلطه ارزش‌های غربی، به ویژه نوع لیبرال آن و حکومت‌های وابسته به غرب سرچشمه گرفته است. از دید این اقشار و گروه‌ها ایده‌های لیبرالی و ارزش‌های مدرن غربی چیزی جز فردگرایی غیرمسئولانه، خودمداری، بی‌بندوباری و خلاصه ورشکستگی اخلاقی نیست (Murden, 2002). بنابراین آنها چاره کار را در واپس زدن این ایده‌ها و بازگشت به ارزش‌های اسلامی می‌دانند.

رجوع به اسلام به عنوان منبعی برای توجیه مبارزه علیه بیگانه، گرایشی طبیعی است. با آنکه اسلام به دلیل تاریخ طولانی و پر تحولش و به خاطر پیوندش با یک تمدن بزرگ جهانی، دامنه‌ای گسترده‌تر از این دارد که دینی یکپارچه شمرده شود، با این حال نه تنها سرچشمه اصلی هویت فرهنگی مردم خاورمیانه بوده است، بلکه در عین حال نقطه ارجاعی برای طیف‌های گوناگون حرکت‌های مقاومت از متعادل‌ترین تا افراطی‌ترین آنها قرار گرفته است. با اینکه اسلام از ابتدای

جنگ مقدس

حضور اسرائیل در منطقه و حمایت همه‌جانبه غرب از این کشور یکی از سرچشمه‌های مقاومت علیه سلطه‌طلبی آمریکا در میان مردم مسلمان منطقه است. فراهم کردن شرایط تأسیس کشور اسرائیل توسط کشورهای غربی، مسلمانان را به یاد جنگ‌های صلیبی می‌اندازد. به همین صورت پیروزی اسرائیل در جنگ با مسلمانان یادآور تسلط صلیبیون بر بیت‌المقدس در چند سده گذشته بوده است. اسرائیل دقیقاً در مکانی تشکیل شده است که زمانی صلیبیون آنجا را فتح کرده بودند. بنابراین نباید تعجب کرد که مسلمانان دولت اسرائیل را به مثابه یک دولت صلیبی تلقی می‌کنند.

اما چنین نگاهی به اسرائیل تنها از تداعی تاریخی و ذهنیت مسلمانان ناشی نمی‌شود. خود غربی‌ها نیز تصویر مشابهی را از این جریان ترسیم می‌کنند. برخی از گروه‌های مسیحی در اروپا و ایالات متحده اعلامیه بالفور، یعنی، سرمنشأ تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین را به عنوان "جنگ مقدس" برشمردند. آنها مهاجرت یهودیان به فلسطین را با روایات دینی پیوند دادند و آن را زمینه‌ای برای فراهم شدن شرایط

اقتدارگرا کاهش یافتند. علاوه بر این، آرزوهای مردم که فکر می‌کردند وارد کردن چنین نهادهایی به آنها امکان می‌دهد، راه توسعه را طی کنند و هرچه سریع‌تر بر عقب‌ماندگی خود و فاصله با پیشرفتهای مدرن غلبه کنند، تحقق پیدا نکرد. علاوه بر این بسیاری از دولتمردان و مقامات بالای دستگاه اداری و حکومتی در نخستین دوره‌های پسا-استعماری، آلوده به انواع فسادهای عیان شدند.

ارزش‌های سکولار و لیبرال غربی به دلایل دیگری نیز واکنش توده‌های مسلمان را برانگیخت. دولت‌های سکولار و لیبرال غرب، به‌رغم دفاع ادعایی از حقوق بشر و ملل، چهره‌ای استعمارگر و سلطه‌جو را از خود به نمایش گذاشتند. حمایت از اسرائیل و حکومت‌های مستبد، چهره فریبکارانه دولت‌های غربی، به ویژه ایالات متحده، را نشان داد. به این ترتیب، سرخوردگی، به حاشیه رانده شدگی، عقب‌ماندگی، تحمل سلطه و تحقیر، مردم منطقه را از کشورهای غربی و ارزش‌های آنها دلزده کرد و همه اینها زمینه را برای انواع بنیادگرایی از ملایم‌ترین تا خشن‌ترین نوع آن فراهم کرد (Man, 2001).

ظهور مسیح مقدس تلقی کردند (Peters, 2004).
 شایان ذکر است که فرقه‌هایی از هزاره‌گرایان مسیحی در قرن هفدهم، یهودیان را طلابه‌داران معاد در قدس به شمار می‌آوردند. صرف‌نظر از زمینه‌های دیگر، چنین تفکری بود که گروههایی از مسیحیان را به پشتیبانی از اعلامیه بالفور و تشکیل کشور یهودی در قدس کشاند. بعد از آمدن یهودیان اروپایی به این منطقه و تشکیل دولت اسرائیل این مسیحیان پیروزی اسرائیل بر مسلمانان را به منزله پیروزیهای صلیبی اعلام کردند. جالب این است که بسیاری از مسلمانان نیز جنگهای اسرائیل با اعراب را با هجومهای صلیبی در گذشته همسان سازی کردند (Mitchell, 1993).

جریان‌های تندروی ضد سلطه از همان واژگانی استفاده می‌کنند که گرایش‌های افراطی سلطه‌طلبی، به همان‌سان از آن سخن می‌گویند. مبارزان تندرو در میان مسلمانان خاورمیانه نیز از خطر صلیبی‌ها و ضرورت مقابله با صلیبیون سخن می‌رانند. کسانی مثل اسامه بن لادن و زرقاوی دیگر با واژگان و اندیشه‌های محمد عبده سخن نمی‌گویند و ضمن روی آوردن به اندیشه‌های سید قطب

(Calvert, 2004) از اسلام جهادی در مقابله با هجوم صلیبی طرفداری می‌کنند. آنها با برجسته کردن عزم مربوط به احیای "اسلام راستین"، معارضه با غرب را به منزله راه اصلی نوزایی اسلامی معرفی می‌کنند. آنها در واقع، نوزایی اسلامی را تنها با جهاد میسر می‌بینند و اسلام را حقیقت مطلق اعلام می‌کنند، همان‌طور که بسیاری از دولتمردان غربی فرهنگ لیبرال را حقیقت مطلق می‌شمارند؛ و همان‌طور که بسیاری از غربیها آشتی بین اسلام و فرهنگ غربی را ناممکن می‌دانند، پیکارجویان تندرو در میان مسلمانان نیز غرب را به عنوان دشمنی معرفی می‌کنند که کمر به نابودی فرهنگ اسلامی بسته است.

خلاصه و جمع‌بندی

داستان اصلی خاورمیانه در عرصه بین‌المللی، داستان سلطه‌جویی غرب و سلطه‌ستیزی گروه‌های از مردم (و برخی از دولتها مثل ایران، سودان و سوریه) است. سلطه‌جویی کشورهای غربی و در رأس آن امریکا، که زمانی دستاویزی چون "عمران" بود و اخیراً به گسترش دموکراسی، حقوق بشر و مبارزه با تروریسم تغییر کرده است، در

موجب رویکرد تازه‌ای به وجوه هویتی فرهنگ می‌شود. به این ترتیب در میان این هر دو نیرو (سلطه و مقاومت) ما شاهد روی‌آوری روزافزون به تکیه کلام‌های مذهبی در گفتارهای سلطه‌گری و سلطه‌ستیزی هستیم.

ارجاعات:

- Bacevich, A. and Prodrumou, E. (2004).
 “God is not Neutral: Religion and US Foreign Policy After 9/11”, Orbise, Winter, 2004, PP. 43-53 .
- Calvert, Jhon (2004). “Mythic Foundation of Radicalism Islam”, Orbis, Vol. 4, No. 7 (Win. 2004), PP. 29-41 .
- Chomsky, Noam (1999). Fatefull Triangle, The United States, Israel and Polistinian, South and Press .
- Frum, David (2003). “The Right Man”, NewYork, Random House, P. 283 .

سال‌های اخیر، به ویژه در میان نومحافظه‌کاران، در قالب تکیه کلام‌های دینی نیز قرار گرفته است.

اصطلاحاتی چون "جنگ صلیبی" و "دولت‌های شرور" نمونه‌هایی از آن است. در طرف مقابل نیز گفتارهای سلطه‌ستیزی، همچون شکل‌های سلطه‌ستیزی، تغییر کرده است و بیش از پیش با تکیه کلام‌های مذهبی آمیخته شده است. در میان دولتمردان امریکایی توسل به تکیه کلام‌های دینی با صعود گروه‌هایی از نومحافظه‌کاران بر آریکه قدرت ارتباط مستقیم دارد، اما در جنبش‌های سلطه‌ستیزی خاورمیانه استفاده از واژگان دینی با جریان ریشه‌دارتری چون چرخش فرهنگی، سیاسی شدن فرهنگ و مذهب، گفتمان بازگشت به خویش‌نمون و همین‌طور هویت‌جویی پیوند دارد.

هم‌انگیزه‌های تازه ایالات متحده در گسترش یک سرکردگی امپراتوری مآبانه و هم‌چرخش به بنیادگرایی اسلامی، به لحاظ زمینه، با جریان بزرگتری چون جهانی شدن ارتباط دارد. جهانی شدن انگیزه ایالات متحده را برای مهار هرچه بیشتر نیروها و منابع جهانی تقویت می‌کند، در حالیکه از سوی دیگر، در میان مردم مسلمان خاورمیانه

- Powel, Colin (2002), "Perspective", Interview, NewYork Times, September, 8 .
- Rumsfeld, Donald (2001). Remarks at Stakeot Outside ABC tv. Studio, 28, Sep. 2001 .
- Rumsfeld Donald (2002). "In His Own Words", NewYork Times, September, 4 .
- Scowcroft, Brent (2001). "Don't attack Saddam", Wall Street Journal, Aug. 15 .
- رابرتسون، رونالد ۱۳۸۵، جهانی شدن؛ تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر مرکز.
- کاستلز، مانوئل ۱۳۸۰، عصر اطلاعات، ترجمه علی پایا و جواد چاوشیان، تهران، طرح نو.
- Grawford, Nata (2004). "The Road to Global Empire", Orbis, Fall 2004, PP. 685-703
- Mcchesney, Robert (2001). "Global Media, Neoliberalism and Imperialism", Monthly Review, Vol. 55, March .
- Man, Michael (2001). "Globalization and September 11, New Left Review, Nov-Des 2001, PP. 51-72 .
- Mitchell, Richard (1993). The Society of the Muslim Brothers, NewYork, Oxford University Press, PP. 228-231 .
- Murden, Simon (2002). Islam, The Middle East, and the New Global Hegemony, London, Lynne Rienner Publisher, P. 12 .
- NewYork Times, Feb. 15, 2003 .
- Peters, Edward (2004) "Firang are Coming Again", Orbis, Vol. 48, No. 1 (Win. 2004), PP. 3-17 .